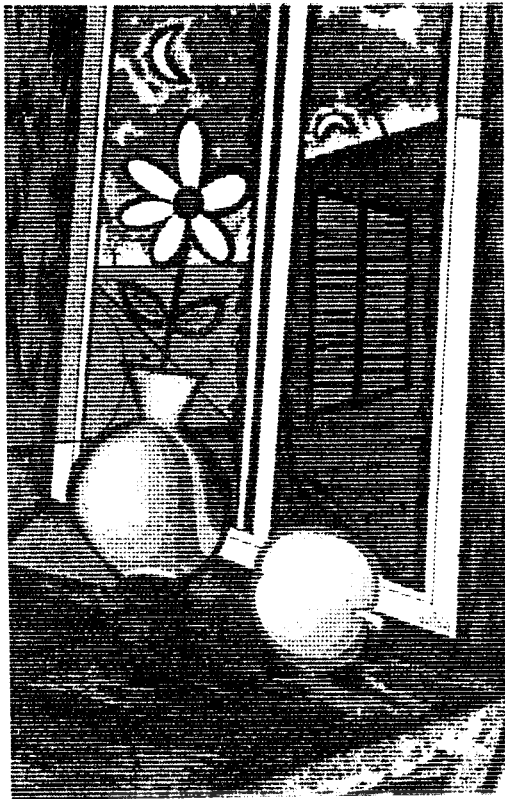


در تلاطم و افسون گفتگو با جواد جمیل و چند شاعر معاصر عراقی

ترجمه: مظفر خطاوی - حمید درویش



جواد جمیل به سال ۱۹۵۳ در شهر جنوبی ناصریه دیده به دنیا گشود. در سال ۱۹۷۵ میلادی به دریافت مدرک لیسانس در رشته مهندسی عمران نایل آمد. طی سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۷۶، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰ دستگیر، زندانی و تحت شکنجه رژیم عراق قرار گرفت. تا اینکه سرانجام ممنوع الخروج شد و به طور غیابی محکوم به اعدام گردید. جواد جمیل از دوازده سال پیش به همراه زن و سه فرزندش در تبعید به سر می برد و اکنون سردبیر مجله «الهدی» و نیز عضو اتحادیه نویسندگان عرب است.

تاکنون شش مجموعه شعر به نامهای زیر از او به چاپ رسیده است: ۱- سرود انقلاب (برای کودکان)، ۲- پژواک عصیان و دار، ۳- اشیاء سانسور شده (به فارسی ترجمه شده)، ۴- فقط برای انقلابیون (به اسپانیولی ترجمه شده)، ۵- تورا از سنگ می پرسند، ۶- ترکشهای دریا و حکایات تبعید.

* با نگرش به نقش مؤثر تأثیرات محیطی بر پرورش ذهنیتها و نیز عامل تعیین کننده استعداد فردی، انگیزه اصلی شما برای پرداختن به شعر چه بود و نخستین فعالیت‌های ادبی تان چگونه شکل گرفت؟

جواد جمیل: در قریب‌ای واقع در جنوب عراق که در هر خانه‌اش شاعر یا شاعره‌ای لمیده بود، بزرگ شده‌ام. این قریه هم خشونت، گرسنگی و درد فقر و هم لطافت و بشاشت شعر را با هم در آغوش خود داشت. بچه‌ای ده ساله

هارون الرشید بود و دجله مهرورز هر روز به صورت نواری رنگارنگ ساز آن را می کشید، به دنیا آمده‌ام. هر گوشه و کوی و برزن این محله، از باغ مرکبات و نخلستانهای آن گرفته تا خود امواج دجله، قایقهای صیادان، و ماهیهای زنده که در شبهای مهتاب روی آتشی از هیزم درخت نخل بر کناره دجله سرخ و تقدیم مردم می شدند، جلوه‌ای از شعر زنده و زیبای طبیعت از خود منعکس می کردند. البته زیباتر و لطیف‌تر از همه روح شفاف روستاییان و فرزندان مجاهد، تحصیلکرده و روشنفکر آنان بود که یا خیل زندانیان شکنجه‌شدگان مقاوم در زندانی بزرگ به نام عراق، و یا تبعیدیان یا سربداران را تشکیل می دادند، و بخاطر زنده نگهداشتن نهال شعر و ادبیات مقاومت شرافتمندانه سر بر فراز دار نهاده و به لقای خدای خود شتافتند.

در دوازده سالگی میان این باغهای سرسبز و تاریک سرودهایم شکوفا شد. نخستین سروده‌ام که به گوش درختان خواندم این بود:

«فلسطين عزیز

بچه نجر تو هستم

قلیما کنده از خم و غمهای توست...»

با چنین کلمات ناهموار در این مسیر که با اسم پریکت فلسطین آغاز شد، به راه افتادم. در شعرهایم از اصالت میهن که به وسیله حزب بعث و بنیانگذار صلیبی آن مورد تهاجم قرار گرفت، و درد عمیق مردم دفاع می کردم. پدرم این اشعار را از جیب کت و یا از لابه لای کتابهایم درمی آورد و از ترس دستگاه خون آشام رژیم پاره می کرد.

به نام «فکاهین» منتشر می شد که من اشعارم را در آن چاپ می کردم. اشعار آن دوره هنوز هم نسبت به آثار بعدی من از بار معنوی و عمق بیشتری برخوردار است. ناگفته نماند هنگامی که آن مجله را که اسم و اشعارم در آن چاپ شده بود در دست مردم می دیدم، از شادی در پوست خود نمی گنجیدم. ولید ابراهیم: در محله‌ای واقع در شمال بغداد که زمانی بیلاق

بودم که دیده به هر سوی می پردم، به گروهی از جوانان برخورد می کردم که خواه شاعر، یا شعر دوست و شعر خوان بودند. من در تلاطم و افسون این دنیای شعری دل انگیز گاهی در سروده‌هایم از دیگران تقلید می کردم و گاهی شعر چونان فواره‌ای از درونم می جوشید و احیانا از فلان شاعر یا شاعره ایبائی نیز به عاریه می گرفتم. در دهه سی از سده کنونی مجله‌ای

و آخرین کتاب او وقایع سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۰ را در بر می گیرد.

آنچه در پی می آید، گفتگویی است که خبرنگار «لوموند» با وی انجام داده است.

● با خواندن آخرین جلد از روزشمار شما متوجه عصیان‌تان در برابر جنگ در یوگسلاوی پیشین، فراگیر شدن بیماری ایدز و ترور بسم می شویم، چگونه موفق به حفظ این قابلیت شده‌اید؟

□ چون در درون من پیوسته کسی هست که نمی خواهد پیر شود! کودکی ... اوست که رفتار می کند و قدرت تعجب کردن را حفظ کرده است.

● شما اغلب می نویسید به این سده تعلق ندارید، اما دیدگاه حزن انگیز شما به تاریخ با عصر و دوره ما همخوانی دارد؛ نظرتان در این باره چیست؟

□ بله این مسأله روز به روز درست‌تر از آب در می آید. چیزی که مرا بسیار متأثر می کند، وجود دو شهر است که در تاریخ ثبت شده‌اند. این دو شهر از

ژولین گرین نویسنده آمریکایی که کتابهایش را به فرانسه می نویسد، همراه با ظهور قرن به دنیا آمده است. دفتر خاطرات و روزشمار زندگی او که به طور منظم از سال ۱۹۱۹ شکل گرفت، بیانگر آشوبهای درونی، سفرها، دوستیها و حوادث دوران زندگی‌اش می باشد. ژولین گرین در کنار آن از زمان نوبسی نیز دست برداشت و آثاری چون: «ادریان موزور»، «لوپاتان»، «موتیرا»، «وارونا»، «هرکس در خلوت شبانه خود»، و نمایشنامه‌هایی مانند «شرح حال فرانسوا داسیس»، «برادران فرانسوا» نیز ساله‌های علمی «زبان و قریب آن»، «انسان و سایه‌اش» را به رشته تحریر درآورد.

ژولین گرین در سال ۱۹۷۲ به تدریس در آکادمی فرانسه برگزیده شد. آثار او در «کتابخانه پلیاد» (گایمار) موجود است. انتشارات فایار در ماه سپتامبر نخستین یادداشتهای چاپ نشده از خاطراتش را منتشر ساخت. هنگامی که نوزده سال داشت در کارهایش بسیار جدی بود

آینده در ابداعی دیگر

گفتگو با ژولین گرین



مدین موسوی برای نخستین بار در سال ۱۹۶۹ رماسی که دانش‌آموز کلاس ششم ابتدایی بودم نخستین سروده‌ام را که «عبدغدير» نام داشت. جنو دانش‌آموزان، معلمان و ناظم مدرسه که جشن تشویقی کوچکی ترتیب داده بودند، خواندم.

حسین صالح از دوازده سالگی یعنی از همان هنگام که دانش‌آموز سال آخر دبستان بودم، به تشویق برادر شاعرم شعر می‌نوشتم. شعر این دوره خیلی بود برای عبور به آن سوی طغولت.



پندرامه

نخستین شعرم سمای پلی را که دو طرف رؤیا و حقیقت را به هم وصل می‌کرد، نمایان می‌ساخت. نام شعر هم «پل» بود. از آن رو که خواندن و مطالعه را پیش از شعر سرودن یاد گرفته بودم، سدی که کلمات جلو نوشتن سیال می‌ساختند، در کار نبود.

یا توجه به وضعیت بازار نشر در عراق آزارتان را چگونه عرضه می‌کردید؟

جواد جمیل: تا پایان دهه هفتاد اشعارم را در بیشتر روزنامه‌های عراقی

از جمله در الطلیعة الادیبه، المرفأ، الرابطة، الراسد، الشوره، الجمهوریه و... منتشر می‌کردم تا اینکه وزارت فرهنگ و تبلیغات عراق در سال ۱۹۷۸ از چاپ دیوانم با عنوان «سرود کاروانهای مهاجر» که بعدها در تبعید به نام «اشاء» سانسور شده چاپ گردید و جلوگیری کرد.

مدین موسوی: در مدینه علم، صحنه جولان ادیبان و میدان حضور ادبیات منعبد یعنی شهر نجف اشرف پس از اینکه اصول و قوام شعر در درون شکل گرفت، در جشنها، باشگاهها، جمعیتها و مجالس ادبی فعالانه شرکت می‌جستم. درگیر و دار این مشارکت جایزه مسابقه شعری محصلان که به سال ۱۹۷۳ از سوی «الرابطة الاسلامیه» برگزار گردید، از آن خود کردم و در سال ۱۹۷۶ نیز جایزه ادبی دبستان نجف را به دست آوردم، اما با شعری که در سال ۱۹۷۹ در دانشگاه خواندم راهی زندان شدم.

حسین صالح: در خفا اشعار میهنی که تعمیری از رؤیاهای شعری من بودند، می‌نوشتم و با دقت و احتیاط زیاد از چشم‌رس عمال رژیم مخفی می‌کردم. به لحاظ اینکه بتوانم حمد و ثناء رؤیاهای انبوه و متلاطم فکری‌ام فرار بگیرم، چاره‌ای جز سرودن و دویدن در این دنیای ساخرانه که از طبیعت درونم می‌جوشید، نداشتم.

یا اوضاع نشر در تبعید چگونه‌اید؟

جواد جمیل: بیشتر روزنامه‌ها و مجلات - خواه عربی و خواه عراقی - اشعارم را چاپ می‌کنند.

حسین صالح: من بیرون مرزهای عراق هستم، پس آزادم. آزادی یعنی

وضوح رویت؛ و روشنی هدف است. از این باب با آگاهی اقدام به چاپ آثارم می‌کنم، روزنامه‌های اسلامی معهد و شایسته اصفحان پاک احسانم می‌دانم.

فعالیت‌های عمده شاعران عرب در زمینه‌های سیاسی - اجتماعی و بویژه «ادب مقاومت» نقش مؤثری در رواج هر چه افزون‌تر دیدگاه‌های مبارزاتی و انتقادی ایشان با قدرتهای حاکم داشته است، اکنون شما به عنوان شاعران مسلمان این شعر را چگونه می‌بینید؟



جواد جمیل

جواد جمیل: در آغاز باید بدانید که نقشه حرکت کنونی بیشتر شاعران عرب در دست دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم‌هاست. مناسفانه باید گفت سیم‌پای خاردار و میادین من که امروزه بر سرحد شعر ایجاد شده بیشتر به دست دستگاه‌های مخابراتی رژیم‌های عربی کاشته شده است. این دستگاه‌های غیرفرهنگی، فرهنگ کاذب خود را رواج می‌دهند و شاعران بی‌ارزش درباری و مدیحه‌سرا و

برها همو را با بوق و کوسا و بول همس دستگامها به عنوان سلاطین سع بر سکوی شعر امروزی می‌نشانند. بنده شاعران با «مقاومت در این سو و آن سو» مرزها به دنبال راه گم‌گری هستند تا بتوانند جان، قلب و وجدان خود را از گزند دست مرگ‌افزین رژیم‌ها نجات بدهند. ما که این آوارگی را نا‌اختار خود برگزیده‌ایم، می‌دانستیم حسی بر روی نقشه شعر امروزی وابسته به دستگاه‌های حاکمه رژیم‌های عربی نخواهیم داشت. جایگاه ما در عمق زخم‌های شهیدان، اشک‌های سمان، فریادهای دردمندان، و قلب آزادمدان مخالف این رژیم‌ها، و یا به عبارتی جایگاه ما هم از خود شعر و هم از این کوره خاکی که کمر به خونریزی، سرکوب و شکنجه بسته، فراخ تراست. ما به شعری که در زیر سایه حکومت، نهاد یا قدرتی چون یک شرکت نفتی قرار دارد، مشکوکیم.

ولید ابراهیم: ما در قلمرو نقشه شعر کنونی عرب با گامی محکم حرکت می‌کنیم و جایگاه خاصی نداریم. ارزیابی و تعیین اهمیت این جایگاه به قضاوت زمان و دیگران وابسته است.

نظرتان درباره شعر نو چیست، آیا در قالب‌های نو نیز شعر می‌سرایید؟

جواد جمیل: در واقع مسأله قدیم و جدید دیگر مطرح نیست، این بحث به واقع کهنه شده. ت. س. البوت یک قرن پیش «سرزمین ویران» را نوشت و هنوز هم با طراوت است. سیاب و باکتیر هم نیم قرن پیش شعر نوشتند که هنوز هم به مذاق خواننده خوش می‌آید. به هیچ وجه نمی‌خواهم درگیر یک بحث تاریخی بشوم. مگر می‌شود

نزدیک به دو سال پیش تاکنون نقش بسزایی ایفا می‌کنند... «ماستریخت» و «سارابو» نام سارابو ما را به یاد سال ۱۹۱۴ می‌اندازد. سارابو نامی است که پیوسته بدبختی گریبانگیر آن بوده است؛ سارابو ناقوس مرگ اروپا بود! اروپا از همان زمان تجزیه شد، امپراتوری انریش - مجارستان از یکدیگر گسیخته شدند و اکنون ما در همان گسیختگی قرار داریم. کابوس رفته رفته به حقیقت می‌پیوندد.

تنها کشور فرانسه نیست که تهدید می‌شود، بلکه تمام‌مسی اروپا در معرض تهدید است. از چه طرف؟ نمی‌دانیم. جبهه آن در اشکال مختلفی ظاهر می‌شود، تجزیه، فاجعه بزرگ اکولوژیک. خاطراتم را که می‌نویسم، همیشه از خودم می‌پرسم در طی یک سال تا همان تاریخ چه خواهیم نوشت. آیا در دفتر کارم خواهیم بود؟ آیا خیابان خلوتی وجود خواهد داشت؟

در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۵۵ نوشتید: «خدا را شکر می‌کنم که به من اجازه داده تا این تاریخ را

بنویسم، هیچ چیز خارق‌العاده‌ای در آن نیست، اما بیانگر تعداد سالهایی است که تا به امروز روی این زمین زیبا گذرانده‌ام. منظورتان از این سخن چه بوده؟

□ در سال ۱۹۵۵ احتمالاً خوشحال شده‌ام از اینکه به من ۵۵ سال داده‌اند! از آن گذشته، این نگرانی درونی هیچ وقت ادامه‌دار نیست. خیلی خوشحالم از اینکه زنده‌ام و اوقات خوش زیادی دارم. از دوستانم پذیرایی می‌کنم، سفر می‌کنم، کار می‌کنم، کار! واقعا تسکین دهنده است. چیزی که کار کردن به آدم می‌دهد، معجزه‌اناست... اما وقتی به آنچه می‌بینم و می‌شنوم فکر می‌کنم، کابوس تاریخ به من باز می‌گردد. این موضوع مرا به یاد جمله مشهور کوکتو می‌اندازد که می‌گوید: «چنین وجود دارد، و آن تاریخ است».

در گذر سالهای دهه سی می‌نوشتید: «از سیاست متنفرم. آیا هنوز بر این باورید؟

□ کلمه تنفر حق مطلب را ادا نمی‌کند، من از سیاست بدین خاطر

روی گردانم که چیز دیگری برای کار کردن دارم. من می‌خواهم وقتم را برای چیزهایی که به واقع ارزش دارند، نگهدارم. سیاست نیروی عظیم، منفی و مخرب است که در زندگی شخصی هر یک از ما وارد می‌شود و اغلب برای خراب‌تر کردن آن است، و نمی‌توان روشنگری و فراست را مشخصه این دسته دانست، بلکه این یک نیرنگ و حقه است.

با پیدایش ناسیونال - سوسیالیزم زندگی ما دچار نوسان شد. زمانی که هیتلر طی سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۳ قدرت را به دست گرفت، خیلی زود توضیح داده و گفتم که همه چیز از دست خواهد رفت. بعدها به من گفتند «شما پیغمبر بودید!» اگر خاطراتم در ذهنتان باشد، شاید از مضمون «امکان یک حمله سراسری که دوباره بدون وقفه سر بر می‌آورد» تعجب کرده‌اید...

این گفته هیتلر بود و من از خودم می‌پرسیدم: برای مقابله با آن چه چیزی وجود دارد؟ خط ماژینو؟ آیا این تمامی چیزی بود که در مقابل نیروی هوایی و ارتش مجهز آلمان در اختیار داشتیم؟ شاید سؤالیهای ساده‌ای

باشند، اما تا عمق مسأله پیش می‌روند. بدین ترتیب هیچ کس میل نشدن آنها را نداشت. مگر دوگل. بقیه‌اش را هم شما خودتان می‌دانید.

شما همیشه بخش بزرگی را به حوادث اختصاص داده‌اید. وسایل ارتباطی و اخباری شما طی سالهای دهه سی هنگامی که به درستی فروپاشی اروپا را اعلام و توصیف می‌کردید، چه چیزهایی بودند؟

□ صحبتها، رادیو، روزنامه‌ها و... در مورد روزنامه‌ها تیرهای درشت بودند که اهمیت بیشتری داشتند. تفسیرهای کارشناسان کمتر توجه مرا به خود جلب می‌کردند. از آن گذشته، آنها همواره اشتباه می‌کردند. آنها بینی خود را به حوادث چسباندند بودند و این سبب شده بود تا چشم‌پاشان دچار انحراف شود.

گذشته از آن، دنیا را خوب می‌شناختم و بنابراین، دنیا برایم بسیار محدود بود. دو جریان وجود داشت. وقتی از هیتلر صحبت می‌کردیم برخی می‌گفتند: «این آدم جنگ طلب نیست. او فقط می‌خواهد بعضی‌ها را

به یک شاعر ستمدیده گفت فریادت را در فلان قالب شعری بیان کن یا فلان وزن و قافیه فریاد یکش، یا از شاعر به داراویخته خواست آخرین آرزوهایش را هم شاعرانه زمزمه کند و هم در لحظات آخر شعرش به قواعد عروضی **فراهدی و الفراء، و ابوعلی الفارسی** پایبند باشد. شعر هر وقت اراده می کند، به فرم مطلوب خودش بر زبان جاری می شود و به طور طبیعی بدون عمل سزارین و نیاز به وجود ماما تولد می یابد... اما نباید از نظر دور داشت که بعضی از اشعار در اصل مرده به دنیا می آیند، چنان که گاهی قصیده‌ای از زمان کنونی می بینیم که بوی عصر جاهلیت می دهد، در حالی که برخی از قصاید عصر جاهلیت کاملاً مدرن هستند.

ولید ابراهیم: به ندرت شعری به سبک قدیم می نویسم. سعی می کنم شعرم نوگرا اما صبیحه اسلامی هم داشته باشد. گرچه این شیوه قدری دشوار به نظر می رسد، اما محال نیست. هرچه به سال ۲۰۰۰ نزدیک می شویم، باید نوگرایی بیشتری به کالبد شعر تزریق کنیم و غبار کهنگی را از پیکره خود برداریم.

مدین موسوی: در آثارم هم شیوه قدیم و هم شیوه جدید دیده می شود. من تلاطم بر این است که آمیزه‌ای از اصالت و نوگرایی بیافرینم تا شعر در حقیقتی متجلی شود که هم مورد پسند سنت‌شکنا واقع شود و هم توی ذوق اصولگرایان نزند.

حسین صالح: نوگرایی عشق من است، دوست دارم فقط به این شیوه نویسم. از حرف من استنباط نشود که

من غرب زده یا افسار گسیخته‌ام، بلکه در جهتی حرکت می کنم که انفاست فدرسی اصالت و میراث فرهنگی را در کالبدی به نام نوگرایی بدم. من از نوگرایی به قصد احترام به گذشته و پی‌ریزی کنونی که قادر به درک اهداف رسالت مقدس اسلام است، استفاده می‌کنم.

*** حضور برخی مضامین سیاسی در شعر شاعران عرب نشاندهنده تجربه‌های سیاه و تلخی است که سراسراندگان از محیط سرکوب و اختناق و نیز تبعید دارند و شعر**



حسین صالح

عرب در این برهه بیشتر مبتنی بر درونمایه‌های به شکوه آمیخته است. به نظر می‌رسد شعر تبعید در این میان نمودی بارزتر از دیگران دارد و در بیان خواسته‌های مشترک شاعران نمونه‌های بهتری از خود ارائه داده، نظر شما در این باره چیست و به طور کلی فضای حاکم بر شعر تبعید را چگونه می‌بینید؟

جواد جمیل: یکی از محاسن رژیم‌های عربی در تنگنا گذاشتن

نویسندگان اصیل عرب و محاصره آنها با یک سری شرایط غیرانسانی مانند تعقیب، زندان، سرکوب و شکنجه است. این شرایط شاعر امروزی را از تکلف، دیو، و نوشتن خلاف احساسات و وجدان خود به دور ساخته است. به نظر من این شرایط درخت شعر را بارور و تنومند می‌سازد. شعر هرچه بیشتر سرکوب می‌شود، احترام و اعتبار بیشتری کسب می‌کند. این مولود، زاییده سرکوب قهر و استبداد است، تبعید هم چیزی نیست جز ظرفی که در آن قهر، غربت، اندوه و وطنخواهی است. از این بابست جای تعجب نخواهد بود اگر شعر تلخ تبعید رنگ و بوی غربت را به خود گیرد.

ولید ابراهیم: تبعید در خاک شعر لاله‌های زیبای وطن رویانید، یعنی عذاب غربت شعر را مالمال از شوق و آرزوی بازگشت به میهن ساخت. از بابت اینکه تبعید اندوهی لایتناهی در رگ شعر جاری کرد، دین بزرگی به گردن شعر دارد. ساده‌ترین و زیباترین شعر، شعر غم است.

مدین موسوی: می‌خواهم عراق را در درونم زنده نگهدارم و تا می‌توانم به شکلی پویا به دیگران عرضه کنم. باید او را در قالب شعری بنویسم که هم گویای سیمای اوست و هم آهنگ ضعیف شده نبض او را تندتر کند. بخاطر اینکه همه تبعیدیان در ردیف غریبان قرار دارند، احساس می‌کنم به عنوان تبعیدی شریک غم و اندوه همه هستم. در این حوض می‌کوشم مسرف‌قصیده‌ای را که از درون هجرت کرده دوباره به درون بازگشت بدهم.

حسین صالح: این دنیای کوچک دیگر نمی‌تواند مرا از سرچشمه زلال زبان محروم کند. ما اکنون آثار ادبی اعم از قدیم یا جدید را با شوقی سیری‌ناپذیر می‌خوانیم. بدین سبب هم مرز میان تبعید و میهن از بین رفته و برتری یکی بر دیگری برطرف شده است. کلمات همسان شده‌اند و اندوه یکی است. شاید وجه تسمیه جغرافیای هر کدام تفاوت کند، اما جوهر هر دو به حالت توفانی باقی می‌ماند.

*** تعهد یکی از ارکان ادبیات اسلامی تلقی می‌شود، نظر شما در این باره چیست؟**

جواد جمیل: هیچ شاعری رها از مسؤولیت و تعهد و التزام پیدا نمی‌شود، حتی یک شاعر آثارش نیست هم نسبت به مکتب خود احساس مسؤولیت می‌کند. تعهد به معنای زندانی شدن پشت میله‌های ایدئولوژی نیست، بلکه حرکت با صلیبی بر شانه و تاجی از خار و گل بر سر، به سوی عقیده مشخصی می‌باشد.

تعهد تنزل شعر به سطح ابتذال و شعار و خطابه‌های ملال‌آور سیاسی نیست، سطحی‌نگری، کلی‌گویی و مهم‌گویی بی‌روح در اصل از طبیعت شعر اصیل و جاودان به دور است. من شاعری را دوست دارم که اشعارش به سان سروده‌های ملی زبانزد انسانها باشد، نه به صورت کاسه‌های شیک و پیرزرق و برق که پیشانی کتابخانه‌های روشنفکرانها را مزین کند.

ولید ابراهیم: گمان می‌کنم هم واژه و هم مفهوم تعهد هر دو با فرهنگ ما بیگانه هستند که ادیبان ما خودسرانه و

سال داشتم. یک سرباز مرد فرانسوی را در یک کاهدان دیدم که بدنش با یک شمد پوشیده شده بود و فقط دستش بیرون بود. دست یک سرباز جوان! این مسأله در من حالت عصیان به وجود آورد، همان عصیانی که اعدام یک نفر - هر که باشد - در آدم ایجاد می‌کند. جنگ به منسرتله اعدام در طیفی وسیع و بزرگ بود. آدم اگر بخواهد می‌تواند آن را به گونه دیگری ببیند، اما آن حقیقت هم وجود دارد.

• شما از سده بیستم به عنوان «قرن نظامی» نام برده‌اید، منظورتان چیست؟

□ این سده‌ای است که در آن مردم در مقابل مردم قرار گرفته‌اند. خیلی بیشتر از قرن نوزدهم تهدیدها را می‌بینید. مرزها شکسته می‌شوند، شماری از انسانها به سوی شماری دیگر و گروهی مخالف با گروه دیگر حرکت می‌کنند. قدیم‌ها از خطر زرد صحبت می‌کردند، چیزی که توسط کوستین، ناپلئون و گیوم دوم بیشتر احساس شده بود. امروزه اغتشاش در همه جا دیده می‌شود. از سال ۱۹۹۰ احساس

شود؟ در سال ۱۹۳۸ نوشتیم: «پتن آدمی شوم و یک پیرمرد جاه طلب است». این گفته باعث ناراحتی فرانسوی‌ها و حتی دوستان شد.

• روشی را که شما برای حل مسایل سیاسی و تاریخی به کار می‌برید، چگونه مشخص می‌کنید؟

□ به طور غریزی.

• آیا دیدگاه حزن انگیزش بر پایه انجیل و داستانهای جنگی تورات قرار نگرفته است؟

□ شما می‌دانید که جنگ پدیده تقریباً عادی بشر است. گمان می‌کنم که در سده نوزدهم سالی بوده که در آن هیچ درگیری و جنگی اتفاق نیفتاده است. این یک پدیده تقریباً منحصر به فرد است. به طور معمول، همیشه جنگی در جایی وجود دارد؛ حتی اگر من انجیل را نخوانده بودم، همین احساس را داشتم.

• چگونه صلح طلب شدید؟

□ در سال ۱۹۱۷ در جبهه آرگون راننده آمبولانس بودم. به زور هفده

بترسانند. این روش خطرناکی در پذیرش وضعیت موجود بود. برخی دیگر از خود می‌پرسیدند چگونه فرانسه می‌تواند در مقابل او مقاومت کند. آندره زید که در این مورد که گاه با او صحبت می‌کردم، خیلی بدبینانه به اوضاع می‌نگریست. فرانسوی‌ها برای یک فاجعه بزرگ مهیا نشده بودند. حیات ادبی و زندگی روزمره هم به نحو چشمگیری جریان داشت. **اتین دوبومون** و خانواده نوای جشنه‌ایی برپا می‌کردند. برارد خود را به شکل کلاه قرمزی در می‌آورد و... این بدان معنی بود که مردم خود را به نشنیدن می‌زنند و نگرانی را از خود دور می‌کنند. اغلب اوقات این کار زیاد ضروری نبود، چون روحیات مردم کاملاً آرام و با بهتر بگوییم پایین بود! فرانسه را هرگز آن طور ندیده بودیم... چطور بگوییم؟ این طور صحبت کردن از فرانسه مشکل است، اما بالاخره...

• یخ زده بود؟

□ خیر، از خودبیخود شده بود، نمی‌خواست چیزی بداند؛ بویره قشر جوان جامعه، چرا زیباترین سالهای زندگی تباہ شود؟ چرا جوانی تیره و تار



بدون تفکر آنها را وارد کرده‌اند. این بحث مرا به سؤالی رهنمون کرد: آیا ما خوانستار شعر اسلامی، یا شاعر اسلام گرا هستیم؟ من چون تعهد شاعر مؤمن را ایمنان و تعهدش در برابر خدا و انسان می‌دانم، بیشتر طرفدار شق دوم سؤوال هستم.

مدین موسوی: به گمان من تعهد یعنی التزام و پایبندی به دلمشغولی و دغدغه و نگرانی انسان و نیز مسایلی چون آزادی، کرامت و فعل و انفعال او به هدف تحقق عدل الهی و معتقدم جز این باوه‌گویی و هیاهو بیش نیست.

حسین صالح: تعهد گیوتینی نیست که ممکن است هر آن گردن و اندیشه شاعر را از هم بگسلد؛ تعهد انرژی مولد و محرک است که سرچشمه آن از درون شاعر می‌جوشد. من معتقدم چون این خواسته خودم است و به وسیله دستگاه حاکمه از راه سرکوب و سانسور تحمیل نشده، پس تعهد رفتاری منسجم و حرکتی هماهنگ در جهت هدف است، نه آن دست‌اندازها و جدارهای حایل ایجاد شده توسط دستگاه سرکوبگر و سانسورچیان تا راه وصول به هدف را مسدود کنند.

*** در گذر سالهای اخیر عراق با یک سری بحرانهای عمیق مواجه بوده است. اثر این بحرانها را بر تغییر و تحول شعر چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

جواد جمیل: این رویدادهای هولناک شعر عراق را با دو خصوصیت اساسی متمایز کرده است، یکی اینکه چون روزانه صدها نفر بی‌گناه به دست دستگاه و گماشتگان آن جان خود را از

دست می‌دهند، شعر به مرحله استیضاتی جنبه در دو حاکمیت جنو اندوه و از غلب فراگیر بر مرده وارد شده است، و دوم برانگیختن روح مقاومت و روبرویی و ستیز با رژیم است. گمان می‌کنم اندوه تا زمانی بس دراز سایه خود را بر پهنه شعر باقی خواهد نهاد و روح مقابله و روبرویی با رژیم هم در شعر مخالفین ماندگار خواهد بود. شاعر عراقی طلبه‌دار مقهورترین انسانهای جهان است و اگر جایزه نوبل برای انسان مقهور در نظر



مدین موسوی

گرفته شده بود، بدون شک این جایزه نخست باید به تمام شاعران عراق داده می‌شد.

ولید ابراهیم: گرچه عراق در هیچ مقطعی از تاریخش حتی مژه آرامش نسبی را هم نچشیده است، اما بی‌تردید امروز خونبارترین دوره از تاریخ خود را تجربه می‌کند. این وقایع شاعران را هم از نظر فکری - روانی و هم از نظر تحولات سبکی دگرگون خواهد کرد شعر این دوره عراق یک شعر

پرداختم، هیچ سرمشق و نمونه‌ای در ذهن نداشتم و نمی‌دانستم که به کار تنظیم یک روز شمار تاریخ پرداخته‌ام! با خودم می‌گفتم: «باید این را یادداشت کنم، از دست می‌رود». و سرانجام یک کتاب خاطرات شکل گرفت.

*** کتابهای خاطراتی که تاکنون برای شما چیزهای جالبی داشته‌اند**

زولین گریس



نکردم که در دوره‌های دیگر قرار دارم، بلکه گمان کردم که در کشوری خارجی زندگی می‌کنم و آن اروپای جدید است، اروپایی که به دنبال هویت خود می‌گردد و علیه تهاجمات ممکن یا نوظهور در حال جنگ است، و این احساس درونی به یقین بدل شد. من دیگر آینده را میان نژادهای مختلف، متعصب و مهاجم نمی‌بینم. آینده باید دوباره ابداع شود. برادری واقعی هم همین طور. برای مبارزه با گرسنگی با توپ و تفنگ وارد عمل نمی‌شوند و با تشکیل مجالس ملی که بازار حرفی‌هاست، این کار را انجام نمی‌دهند.

*** هنگامی که به نوشتن خاطرات خود پرداختید، آیا نمونه‌ای هم پیش‌رو داشتید؟**

این طور فکر می‌کنم و می‌دانم؛ این **یلوی** بود که مرا به نوشتن این کار ترغیب کرد. او را در سال ۱۹۱۷ در رم کشف کردم. یکی از دوستان انگلیسی‌ام کتاب خاطرات او را به من داد و آن کتاب مرا مجو خود کرد. من غسل تعمید کاتولیک کرده بودم، اما وقتی در نوره سالگی به نوشتن

هولناک و کلکسونی از منده این خواهد بود.

حسین صالح: شما دارید از شعر یک دیباچه سیاه‌ساز می‌سازید. شعر به تفاسیل دلمشغولی و دغدغه‌های انسان زیاد اهمیت نمی‌دهد، بلکه همان مشکل کلی و بحرانی عمومی انسان مورد توجه شعراست. تمام کنش و واکنشهای مختلف اعم از سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی از نظر شعر یک مصیبت بشری واحد و جهانشمول تلقی می‌شوند. این بحران همچون زخمی دهان باز کرده است که جاگ آن گاهی با زتر می‌شود و گاهی التیام موقت می‌یابد، بدون اینکه برای همیشه خوب شود. گاهی شعر تا مدتی به موازات فاجعه راه می‌رود. بدون اینکه راهی به درون آن بیابد، چنین حرکتی در حد خود مطلوب است، چون جلو حدایی شعر از فاجعه را می‌گیرد. شعر عراقی هنوز آستان حوادث است.

*** طی مدت اقامتتان در ایران، جنبش شعری این کشور را چگونه دیده‌اید؟**

جواد جمیل: با وجود اختلاف زبانی، با بیشتر شاعران ایران رابطه دوستانه دارم. به عنوان نمونه، آقایان **گرمارودی، علی معلم، محمود شاهرخی، سید حسن حسینی، جواد محدثی، علی موسوی** و سرکار خانم **صدیقه و سمقی** و دیگران. اشعارشان را از صمیم قلب دوست دارم. هم حس شعری آنان به شعر عربی نزدیک است، و هم تصاویر شعری آنان از ذوق لطیف و دلنشین شرقی برخوردار است.

ولید ابراهیم: مناسبانه عامل زبان به رغم میل درونی مانع برقراری ارتباط بود، اما از طریق نشریات و آشنایی با

و به احتمال، جهت کار شما را مشخص می‌کنند، کدامها هستند؟

در وهله نخست، کتابهای خاطرات انگلیسی زبان دوران دانشگاه. من «پی» و «وسلی» را خوانده‌ام و بجز آنها، «برادران گنگور» را هم خوانده‌ام. «برادران گنگور» را بسیار خوانده‌ام؛ جلدی که به جنگ سال ۱۹۷۰ و کمون می‌شود... اما این کتابها، آنهاهی نبودند که مرا به نوشتن مستمر خاطراتم ترغیب کنند. این کار خوب، یک عادت انگلیسی است.

در رابطه با «گنگورها» نسخه کامل آنرا که در زمان جنگ تهیه شده، به طور کامل خوانده‌ام. دل به هم آور است...

*** چرا؟**

در حقیقت «گنگورها» را دوست ندارم، آنها یک دسته زیبایی طلب بورژوا هستند. گذشته‌ها را، آنها دروغ می‌گفتند... و سرهم بندی می‌کردند. زنان از این بابت آنها را سرزنش می‌کرد. آنها دارای عقاید کلی نبودند و مفهوم حقیقت در کار آنها جای نداشت... این

آثارشان بسیاری از آنها را می‌شناسم. به یاد دارم مقاله‌ای از آقای دکتر **صادق آیینوند** درباره شعر مقاومت عرب خواندم که از نام شاعران مجاهد عراقی کاملاً تهی بود و در آن شاعر مدیحه سرا و متعلق‌مانند **جواهری** به عنوان ظلیه شاعران عراقی معرفی شده بود و در جایی دیگر شاعری مانند مدین موسوی (شاعر مجاهد عراقی مقیم ایران) در زمره شاعران لبنان ثبت شده بود. در واقع باید تماس مستقیم و تبادل فکری و آشنایی از نزدیک بین شاعران عراقی و ایرانی به شکل گسترده و وسیع برقرار شود. این یک ضرورت تاریخی است که در قدیم هم حس می‌شده و باید احیاء شود. مسیر ادبیات ایرانی و عربی در مقاطع گوناگون زمان در یک جهت بوده و اعراض شعری هر دو شعر هم یک فصل مشترک دارند.

مدین موسوی: من در نسل شاعران معاصر ایرانی علامات نوغ و نوآوری احساس می‌کنم. این به طور یقین معلول تأثیرپذیری و الهام‌گیری وجدانهای پاک فرزندان راستین این امت از انقلاب اسلامی است که به زودی نمود خود را به نحو احسن در آثار آنان نشان داده است. البته تشویق و حمایت بی‌دریغ دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور و تلاش صادقانه آنها - به منظور برداشتن موانع، راه شکوفایی استعدادهای جوان، و کمک به آنها برای نشان دادن درون صاف خود و صیقل دادن روحها برای رساندن پیام انقلاب و رسالت مقدس اسلام به جهانیان - را نباید از نظر دور داشت.

برای کسی که به کار نوشتن خاطرات و روز شمار تاریخ پرداخته، غم انگیز است. این طور نیست؟

*** وجه تمایز آثار شما با نوشته‌های ژید چیست؟**

آثار ژید بیشتر به سمت چیزهای ادراکی گرایش دارند. زندگی روزمره او خیلی کم اهمیت است و از روی میل با خود درد دل نمی‌کند.

*** شما خودتان هم همه چیز را چاپ نمی‌کنید و مطالب بسیاری را حذف می‌کنید.**

اثر باید قابل توجه باشد. همه چیز خوشایند مردم نیست. بخشهای زیادی هستند که چاپ نشده‌اند، چیزهای بسیار شخصی. خاطراتی که به چاپ می‌رسند، یک انتخابند. چنانچه همه را چاپ می‌کردم، به احتمال، بکنواخت در می‌آمد. برخی مطالب تکراری هستند.

*** اما آنچه در انتخاب شما می‌بینم، ترس از تکرار نیست...**

خبر، می‌دانید جلدهای اول بسیار

قدرت رمان نویس

می باشد، اغلب پیامهای قدرتمندی را به خوانندگان، بویژه کسانی که برای پیشرفت روشنفکران تلاش می کنند، به دست می دهد.

اغلب هنگامی به نوشتن داستان می پردازد که طرح اولیه آن را با تمام جزئیات در ذهن ریخته باشد. بنابراین، زمانی که در برابر کامپیوترش می نشیند، می تواند به وضوح صحنه داستان را مانند اینکه فیلمی را دیده باشد، بازگو کند. بیشتر اوقات چکیده رمان جدیدی را که در سر می پروراند برای دوستان نزدیکش بیان می کند. لی می افزاید: «سیاری از خوانندگان می گویند به نظر می رسد من از طریق رمانیسم در جستجوی آزادی هستم - که البته فکر می کنم کاملاً درست می گویند - بیشتر مردم فکر می کنند مقصود، آزادی از نهادهای سیاسی یا فشار است، اما من به چیزهای متنوع دیگری فکر می کنم، چیزهایی چون افکار قدیمی، جو اجتماعی یا حتی مذهبی که می تواند به عنوان عناصر محدود کننده آزادیهای فردی عمل کنند». سپس ادامه می دهد: «در هر

می کند. این وضعیت کلی جامعه ما در دهه های پنجاه و شصت بود، اما در آن عصر هنوز برای دریافت آن خیلی خام و ناتوان بودم».

کسانی که طی دوره پس از جنگ کره رشد کرده بودند، می بایست فقر و نابودی را تحمل می کردند. لی به خاطر می آورد که در سراسر روزهای جوانی اش بیشتر تمایل داشت مسایل و پدیده ها را از دید منفی بنگرد تا مثبت، و این دل از رد گیمهای جوانی ناامید را در آثارش توصیف می کند. رمانهای «تصویری از روزهای جوانی» و «شما هرگز دوباره به خانه بر نمی گردید» نمونه های دیگری از این دیدگاهند.

اکنون در نیمه چهل سالگی دیگر فقیر و تنها نیست، او بسیاری از جایزه های متوهور ادبی را از آن خود ساخته است. برخی از رمانهایش به فیلم تبدیل شده و نه تنها به گونه ای استثنایی با ذوق است، بلکه با آثارش که شامل رشته وسیعی از سوزدها از جمله ایدئولوژی سیاسی، نقد اجتماعی و عناوین فرهنگی، تاریخی

نویسنده در سال ۱۹۷۹ با پیروزی در رقابت ادبی روزنامه سئول آغاز کرد و رمانهای پرفروشش چون «پسر یک مرد»، «پرنده طلایی» و «فهرمان فروریخته» یکی پس از دیگری منتشر شدند. او به سرعت خوانندگان سی شماری در میان جوانان و روشنفکران به دست آورد.

لی می گوید در گذر چهار سال دوره کالج، از پیش بینی اینکه بر خلاف پیش نویسده خواهد شد، ناراحت بوده. او می گوید: «اگر امکان آموزش منظمی داشتم، می توانستم تلاش خود را وقت تحصیل کنم، شاید استاد و یا سیاستمدار می شدم، اما بخت چندان با من یار نبود. خاطرات کودکی لی با درد، فقر و دلتنگی های احساسی همراه است. او با از دست دادن پدر با دردهای زیادی مواجه شد، چنان که خود خاطرنشان می سازد: «خاطرات کمی از روزهای شاد دارم، البته بعدها دریافتیم تنها کسی نبوده ام که چنین کودکی غم انگیزی داشته است و این سن حالت در مورد بسیاری دیگر از کودکان همسنگ من نیز صدق

لی مون - بول رمان نویس کره ای می گوید که هرگز قصد نویسنده شدن نداشته و حتی سخت در تلاش بوده که نویسنده شود. لی در مصاحبه ای در منزلش واقع در «بانگجای - دنگ، یک محله تازه تأسیس شلوغ در سئول جنوبی می گوید: «به نظر می رسد که به نوعی به سوی این شغل رانده شدم، اما اینکه چرا می نویسم، اگر حقیقتش را بخواهید، همسنگ اواخر به فکر نوشتن افتادم».

گفتگوی ما پس از تلفنهای مکرر و امتناع او از پاسخگویی ادامه می یابد. لی یکی از پر خواننده ترین رمان نویسان امروزر کره را سحت. درگیر کارهای مختلف یافتیم. مصاحبه با تلفنهایی که هر بیست دقیقه یا بیشتر به صدا در می آمد، قطع می شد و این در حالی بود که بی در پی از دستار کندگان سیر عذرخواهی می کرد و در طول مدت گفتگو یک دستگاه فاکس با نوار کاغذی مرند در حال کار بود. لی پس از شغلهای متنوع - که از آنها به عنوان کارهایی بسیار متفاوت از نویسندگی یاد می کند - حرفه خود را به عنوان یک

هستند؟

□ نویسنده فرانسوی بزرگی هست که کمتر کسی به او فکر می کند. او شارل یگی است. او برای من یک پیامبر است. شاعری کاتولیک، با قدرتی خارق العاده و مردی که مفهوم برادری اجتماعی را شامل می شود. نه به معنای سوسیالیسم آن که در آن فساد و تباهی وجود دارد، بلکه به معنی احترام به افراد اجتماع که از این لحاظ بی نظیر است و احترامی که به آزادی هر شخص می گذارد. من کسی را که احتمالاً بشود چه به لحاظ اهمیت و چه به لحاظ فرجه با او مقایسه کرد، نمی شناسم.

● به جوانان مطالعه آثار چه نویسندگانی را پیشنهاد می کنید؟

□ چند وقت پیش جوانی با من از کتابهایش صحبت می کرد. به او گفتم همه چیز را بخوانید، هر چه که می توانید. تمام شاهکارها را شکسپیر، داتسه، هومر، کنسی، سن ژان دولا کروا، همه را. اینها مانند کود هستند. خواندن همه اینها اهمیت بسیار دارد. همچنین اهمیت زیادی به کلمات بدهید.

مورد توجه قرار گرفتند. این کتاب خاطرات کاملاً ساده است، مانند نامه ای که به یک ناشناس نوشته شده و ناشناس پاسخ داده. یک گفتگو ترتیب داده شده و من با محافظه کاری بسیار کمتری در یادداشتهای شخصی خودم کار را به پایان بردم، و این به سبب کسانی بود که حتی در خیابان با من برخورد کرده و می گفتند: «خوشوقتم از اینکه خاطرات شما را خوانده ام. شما زندگی مرا راحت تر کرده اید. از برخی مشکلات مذهبی گفته اید. من از شما متشکرم».

این امر نه تنها سبب تشویق من در پرداختن کلام شد، بلکه باعث شد در انتخاب مطالب هم کمتر ملاحظه کاری صورت بگیرد.

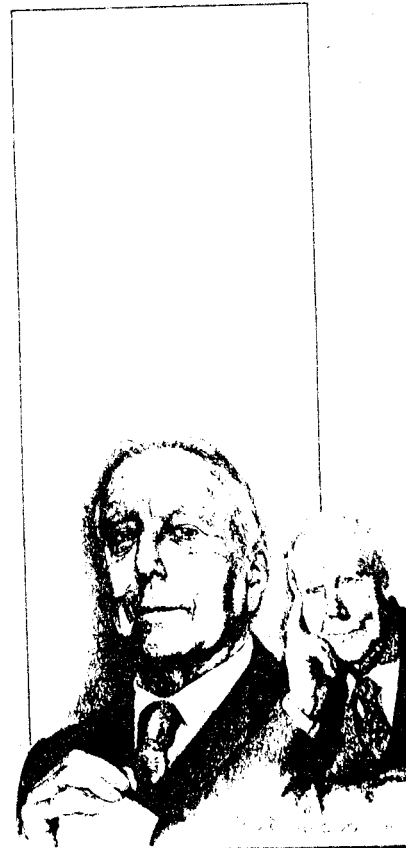
نامه هایی که برای خاطراتم دریافت می کنم، بسیارند. یک موج مستمر و ادامه دار است. (گرین صدای خود را پایین می آورد) از خودم می پرسم که آیا کتاب من مهم ترین کتاب نیست؟ امکان آن زیاد است. چطور می شود فهمید؟ چطور می شود؟

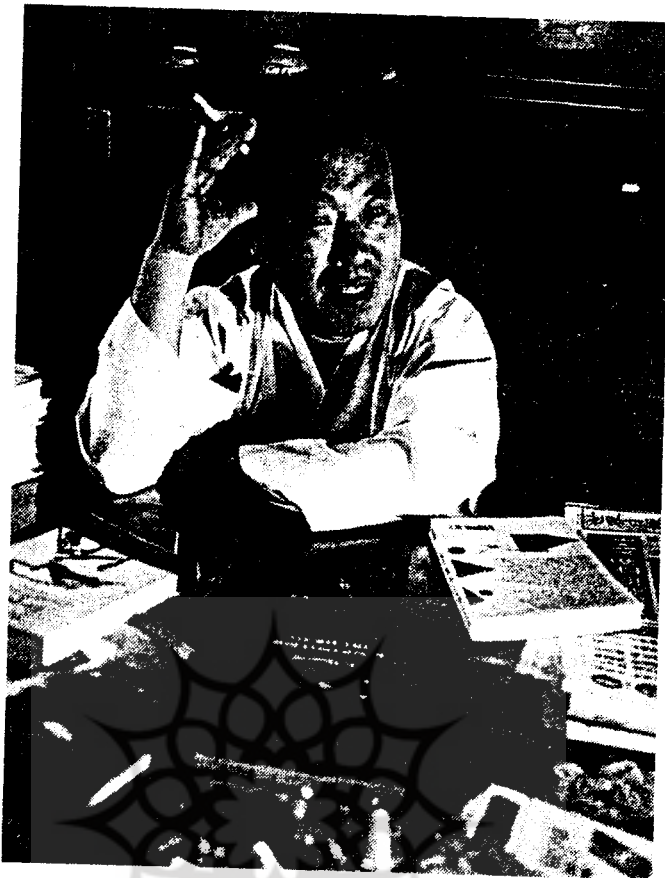
● نویسندگان معاصری که امروز شما به آنها توجه دارید کدامها

زبان بینوای فرانسه را خالی و تهی کرده اند و باز هم ادامه می دهند! فرانسه به یک زبان فقیر تبدیل شده است. در دوره رابوله، رسارد و کالون زبان بسیار غنی بود. سیل عظیم و جنبشی قوی به راه افتاده بود تا به شکوفایی در زبان بینجامد. در سده هفدهم زبان به فقر کشیده شد و در همان حال اعجاب انگیزتر و از برخی جهات زیباتر شد، و این به لطف پاسکال و بوسوئه صورت می گرفت. اما وقتی شما انجیل (شامل عهد قدیم و عهد جدید) را می خوانید، در ترجمه پورت رویال با زبانی عریان و خیلی سرد روبه رو می شوید. کتاب مزبور بیخ زده و سرد است، در حالی که در ترجمه عبری آن هیجان و شور و احساسات کاملاً حس می شود. زبان انگلیسی قدری خشک و تنداست و به همین سبب است که ترجمه انگلیسی سال ۱۶۱۱ انجیل، عالی و دقیق می باشد.

● هنگامی که از رمانهایتان صحبت می کنید، اغلب کودکی خود را به یاد می آورید علت چیست؟

□ وقتی که آدم می نویسد، فکر





جامعه‌ای نویسندگان همواره در ارزیابی ارزشها درگیرند و برخی در تحلیل جهان پیرامون خود دیدگاههای مترقی و برخی محافظه کارانه اتخاذ می‌کنند. اما من معتقدم تمام افکار موجود ارزش خودشان را دارند. هیچ چیز در ظرف یک شب تغییر نمی‌کند.

لی به قدرت قلم معتقد است؛ هر چند قدرت آن ممکن است همیشه اثری آنی نداشته باشد، اما خاطرنشان می‌سازد: «ما نویسندگان بزرگ بسیاری را می‌شناسیم که بی‌هیچ کمک و پشتیبانی در عصر خود به غلط مورد قضاوت قرار می‌گرفتند. افکار یا فلسفه آنها در زمان حیاتشان به غلط تفسیر می‌شد، اما بعدها پس از چند سال، مردم سرانجام ارزش حقیقی بینش و سهم ایشان را نسبت به جامعه و تمدن درک کردند.»

لی از این حقیقت که به آرامی اما با اقتدار علاقه رو به رشدی را در میان خوانندگان به دست می‌آورد، خرسند است. یک شرکت انتشاراتی فرانسوی با نام «اکس سود» گزیده‌ای از آثارش را در پنج جلد که با داستان «پرنده

طلایی» (۱۹۸۹) آغاز و به آخرین شعر وی با نام «شاعر» منتهی می‌شود. عرصه کرده است. گفتنی است نشریه «لوموند» در شماره مخصوص دوم اکتبر سال گذشته خود تصویر لی مون بول را در صفحه پشت جلد چاپ کرده و به معرفی وی پرداخت. این روزنامه پر تیراژ فرانسوی نوشت: «رمان «فهرمان فرو ریخته‌ها» واقعیت‌های جامعه کره را به نحو درستی بیان می‌کند.»

رمان «فهرمان فرو ریخته‌ها» در ایتالیا توسط یک شرکت انتشاراتی مشهور، به نام «جوتتی» منتشر شده است. لی به تازگی قراردادی با خانه نشر لندن به منظور انتشار نسخه انگلیسی آثارش با شرایطی بهتر از شرایط ناشران کره‌ای امضا کرده است. او زمستان گذشته برای یک فرصت مطالعاتی بلند مدت و تجدید قوا به عنوان نویسنده به ایالات متحده سفر کرده است. خود در این باره می‌گوید: «می‌خواستیم از تقاضاهای سگین جهت فعالیتهای دیگر دور باشیم.»

ترجمه: عبدالمجید اسکندری

بسیار قوی قرار می‌گیرد که به آن عشق گفته می‌شود. اگر عنصر سکس غایب باشد، خوب به جهنم، اهمیتی ندارد! مهم این است شخصی را که دوست می‌دارید با شما و در کنار شما نباشد. متأسفانه این مسأله برای بسیاری دگ ناشدنی است.

● اسکار وابلند می‌گوید: بخش غم‌انگیز پیری این است که آدمی جوان بماند، آیا این سخن به نظر شما درست است؟

□ البته، شما پدیده جوانی را در مقابل خود می‌بینید! (خنده). من خود احساس جوانی می‌کنم. ای خدای بزرگ به من قدرت و جراتی عطا کن تا قلب و پیکرم را بدون سزای بنگرم. درست شد! دیگر این درام چه معنی می‌دهد؟ من هر وقت که خودم را در آینه نگاه می‌کنم، می‌بینم که پیر شده‌ام، اما در باطن این طور نیست...

ترجمه: مجید تولی

کابوسهای زندگی من بود.

● حد تمایزی که شما میان سکس و روحانیت و معنویت قایلید، آیا کاملاً مدرن نیست؟

□ در دوره‌های مختلف یک عنصر ترس در برابر روابط جسی در من وجود داشت و برای من «عشق افلاطونی» بود که اهمیت داشت. البته صدماتی هم در دوسه نوبت به من وارد کرد. این مسأله خیلی منحصر به فرد و یا شاید خیلی مدرن است، چون اینها مسایلی هستند که وجود دارند و اغلب آدمی از آنها سخن نمی‌گوید. آن عشق در مناطق ما متداول نیست. انگلیسی است، یا بدون شک اسکاتلندی و یا احتمالاً اسکاتلندی‌نویایی است. بیشتر مردم به شما خواهند گفت: «عشق افلاطونی؟ نه!»

● با این تفاسیر، شما فقط عشق افلاطونی داشته‌اید. آیا در این میان هیچ گاه قطع و انفصالی صورت نگرفت؟

□ بله، فیزیک و عشق برای من فقط فیزیک نیست آدم تحت تأثیر احساسی

می‌شود. این موضوع چندین بار ثابت شده! این کتاب به واقع اعجاب‌انگیز است. این کتاب است که در طول روز بیشترین فایده را برایت دارد. قبل از اینکه شروع به کار کنم، کمی هم انجیل (شامل عهد قدیم و عهد جدید) می‌خوانم. این یک عادت پروتستانی قدیمی است.

از ساعت یازده در مقابل یک کاعد سفید کارم را آغاز می‌کنم. باید آن را پر کنم! همانقدر که جذاب است، همانقدر هم باعث خلاصی و نجات می‌شود. پس از ناهار هم یک چرت کوچک و دوباره کار دیگری درباره‌ی رمان یا یک کتاب دیگر، روز شمار و خاطرات را در هر ساعتی می‌توان نوشت، هنگامی که وقت داشته باشم و یا چیزی برای گفتن باشد. البته همیشه چیزی برای گفتن هست! ابتدا زندگی

داخلی، چیزی که اهمیت بیشتری دارد - چون پناهگاه بزرگ است - تمام زندگی من است.

من در کودکی بسیار زود هنگام خواندنی در زمینه‌های روحانی و دیگر گونه‌های داخلی که ناشی از سکس می‌شد داشتم. سکس یکی از

می‌کند که کودک دستش را گرفته‌است؛ این قوه کودکی است که در آنجا حضور دارد. کودکی که برای خود داستان تعریف می‌کند، به همین علت است که به رمان‌نویسهای مدرن خرده می‌گیرم، چون آنها مطالبی را که حکایت می‌کنند، باور ندارند. آنها خود را زیادی باهوش تصور می‌کنند. کودک کاملاً به خودش اعتقاد دارد. این مسأله حقیقت دارد. اگر رمان‌نویس این قدرت و این اعتماد را که در داستان ابداع کرده حفظ کند، برای کتاب بسیار خوب خواهد بود! این ویژگی را در کارهای دیکنز می‌بینیم، دیکنز کودکی خود را زنده کرده‌است.

● آیا می‌توانید یک روز زولین گرین را توصیف کنید؟

□ صبح زود می‌روم صبحانه را آماده می‌کنم، این کار من است. این لحظه زندگی جدیدی آغاز می‌شود، یک روز تازه! خارق‌العاده است. من همیشه با خودم انجیل عهد جدید را دارم. آن را همین طور باز می‌کنم. این یک عادت دیرینه است. نصحتی که ما به آن احتیاج داریم، از این طریق کسب